

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا
اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۸) وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۹) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰) يا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أُنْ يُسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ
وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۱) وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ
عَشَرَ نَقِيباً وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَرْتُمْهُمْ وَ
أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لأَدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ
بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (۱۲).

مطلبی در انتهای جلسه‌ی گذشته بود که سؤال کردند اگر حضرت مسیح ظهور کنند و پشت حضرت حجّت اقامه‌ی نماز کنند و ایشان تأمّم کنند (اقتدا کنند) آن موقع تکلیف مسیحیان چه می‌شود؟ آیا این مسیحی است یا مسیحی نیست؟ با آن مقدمه‌ای که جلسه‌ی گذشته عرض شد این است که ممکن است بگوییم مسیحی نیست، یا مسیحی واقعی نیست، دوم این که فقط حضرت مسیح هستند که ظهور می‌کنند، و این طور نیست که همه‌ی پیامبران دوباره ظهور کنند.

آن چیزی که در طول تاریخ با آن مبارزه می‌کردند کفر نبوده است. اگر هم می‌بینید که در آیات قرآن صرف بحث کفر مطرح است به این دلیل است که اینها مربوط به آیات بدر و احد است که کفّاری بودند که داشتند مبارزه می‌کردند. اگر کفّاری باشند و دست به مبارزه زنند که مبارزه‌ی آن‌ها منجر به تکذیب رسالت نشود، یعنی تکذیب نکنند، نجنگند و در عین حال عین بحث اجتماعی و اخروی آن فرق دارد؛ ممکن است یک نفر در ذهن خود حتی حضرت عیسی که

می آیند و حضرت موسی که نمی آیند و حضرت مهدی می آیند در ذهن خود افرادی را جهنمی بدانند. اصلاً مسیر دین این است. شاید بارها این مسئله عرض شده است.

عذاب کافران برخداست و مبارزه با ائمه کفر بر مؤمنین

راجع به قرآن بحثی را قبلاً مطرح می کردیم من باب این که اگر شما می بینید، ما می بینیم، ما خدا نیستیم که بخواهیم قضاوت کنیم ولی خدا هم نیستیم که قضاوت کنیم که طرف مستضعف است، حجّت برای او تمام نشده است و... مگر ما می دانیم حجّت بر چه کسی تمام شده و بر چه کسی حجّت تمام نشده است؟! اجمالاً نشان داده می شود که خداوند حجّت را بر انسان ها تمام می کند و بابت این حجّت هایی که حداقل از درون به آدم ها تمام می کند، بازخواست هم می کند.

در سوره مبارکه حجر، در این آیات مربوط به قرآن می گوید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ» (۱۰-۹)؛ ما پیش از تو هم پیامبرانی را در امت های پیشین فرستاده بودیم «وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»؛ پیامبری نیامد مگر این که او را مسخره کردند. «كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ»؛ این گونه بود که قرآن را به عنوان یک متن قابل فهم در قلوب مجرمین و بدکاران، قرآن را راه دادیم ولی آن ها قبول نکردند؛ یعنی حتی قرآن را تا نزدیک قلب آن ها بردیم و آن ها قبول نکردند. می بینید که ما به راحتی می گوییم آمد و چون چیز قابل توجهی نبود قبول نکرد! این طور نیست! خدا حجّت درونی دارد «كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ»؛ ما این کار را می کنیم. ما قرآن را تا قلب شخص راه می دهیم و او قبول نمی کند «كَذَلِكَ نَسْأَلُكَ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ»؛ ولی تمام این ها موجب کفر می شود، موجب عذاب می شود، موجب عقاب اخروی می شود ولی تکلیف عقاب های دنیوی و این مسائل با ائمه ای کفر است «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه: ۱۲) این طور نیست که در دین این ملحوظ باشد که اگر کسی گرفتار کفر باطنی شد این را مورد حمله و تاخت و تاز قرار بدهند. این نبوده و آیات هم راجع به این مطلب فراوان است که این طور نیست!

اگر بگوییم روایاتی در کتاب «عقل و جهل کافی» وجود دارد که می‌گوید وقتی حضرت تشریف می‌آورند که اگر قائم ما بیایند دست بر عقول عباد کشیده می‌شود و «جَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ»؛ عقول مردم به واسطه‌ی آن، جمع‌بندی می‌شود، می‌شود گفت این امکان وجود دارد که همه به اسلام روی بیاورند، ولی دلایل قاصر از اثبات آن است. یک موقع روی حساب امکان است، یک موقع مجموعه بیان قاصر از اثبات آن است که بگوییم همه روی می‌آورند، و اگر روی نیاوردند همه با آن‌ها می‌جنگند که روی بیاورند. نه! لزومی ندارد روی بیاورند. وقتی دلایل قاصر باشد شما می‌مانید و شرایط عادی. شرایط عادی هم این است که یک عده مسلمان هستند، یک عده مسیحی هستند، یک عده یهودی هستند... بالاخره آدم‌ها متفاوت هستند. حالا می‌گوییم حضرت عیسی می‌آید و مسیحیان منتبه می‌شوند اما حضرت موسی که نمی‌آیند! بالاخره آن اشکال بر سر جای خود باقی می‌ماند. به اضافه‌ی این دلایلی که داریم «فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (مائده: ۱۴) «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی «إِلَى يَوْمِ الظُّهُورِ» قبول این مطلب یک مقدار زور دارد! اگر دشمنی بین یهودیان و مسیحیان «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» ادامه دارد، لازمه‌ی آن این است که این‌ها «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» باشند. این که می‌گوییم «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی تا ظهور، دیگر یک مقدار خروج از قواعد الفاظ است. این‌ها مهم نیست، مهم این است که وقتی «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» (توبه: ۳۳) صورت می‌گیرد و دین جهانی اتفاق می‌افتد بقیه هم تحت ذمه‌ی آن دین جهانی باقی می‌مانند.

- در جلسه‌ی قبل گفته شد اگر حضرت عیسی هم بیایند بهانه‌ای نمی‌ماند شاهی در آیه ۱۴، سوره حجر آمده است که من درست متوجه موضوع آن نشدم.

لزوماً با اتمام حجت، افراد ایمان نمی‌آورند

- این‌ها قبول نمی‌کنند، ولی بحث این بود که حجت تمام می‌شود. دین حجت را تمام می‌کند

ولی به این معنی نیست که آدم‌ها آن را قبول می‌کنند. دین حجت را تمام می‌کند.

این طور نیست که به محض این که برهان‌ها و حجّت‌ها تمام می‌شود، آدم‌ها ایمان بیاورند! خیلی از این محبت‌ها و حمیت‌ها و تعصّب‌های جاهلی، خیلی از تکبرها مانع می‌شود که انسان حجّت‌ها را بپذیرد. برای همین در قرآن مدام می‌گوید «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا» (نمل: ۱۴) «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» (انعام: ۲۰)؛ یعنی انکار می‌کردند در حالی که یقین داشتند! آیا می‌شود انسان یقین داشته باشد در حالی که انکار می‌کند؟ آدم مثل بچه‌اش، پیغمبر را بشناسد و او را انکار کند؟! گاهی اوقات محبت‌ها و حدودی که شخص برای خود نگه داشته است مانع ایمان آوردن می‌شود.

در آیه ۱۴ سوره حجر می‌فرماید: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقَالُوا إِنَّمَا سَكَّرَتْ أُبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ»؛ اگر دری از آسمان به روی آن‌ها بگشاییم «فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ»؛ شروع کنند از نردبان آن آسمان بالا بروند؛ یعنی هر کاری کنیم این‌ها می‌گویند چشم‌بندی شده است.

در خطبه قاصعه امیر المؤمنین آمده است که در مورد معجزه‌ای که امیر المؤمنین از پیغمبری نقل می‌کند که به پیغمبر گفته می‌شود اگر تو پیغمبر هستی آن درخت را بیرون بیاور و بیرون می‌آید، می‌گویند آن را نصف کن! بعد بگو قسمت بالایی درخت جلو بیاید و بعد قسمت پایینی درخت جلو بیاید! و بعد قسمت‌های جدا شده را به هم بچسبان، به عقب ببر و... به او می‌گفتند: تو عجب سحری داری! لذا جمع‌بندی ما این شده است که دلیل اثباتی خیلی قوی برای این که همه مسلمان شوند نداریم، ولی دلیلی امکانی که امکان آن وجود دارد و دلیل اثباتی آن که اثبات کنیم که همه مسلمان می‌شوند و اگر مسلمان شوند طبیعتاً همه باید شیعه شوند، چرا شیعه نشوند؟ همه شیعه می‌شوند؛ یعنی کلّ افراد روی کره‌ی زمین شیعه می‌شوند. اثبات این قضیه یک مقدار سخت است. چیزی که اثبات نمی‌شود نتیجه‌اش این می‌شود که قبول نمی‌کنند.

در سوره مبارکه مائده، آیه ۷ که در خدمت آن بودیم، تتمه‌ای از آیه جا مانده بود.

به بحث میثاق در آیه‌ی ۷ دقت کنید که این بحث را بعداً باید با آیه ۱۳ به همدیگر گره بزنیم. این چه میثاقی است؟ اصلاً چرا بحث نقبای بنی اسرائیل و بحث ۱۲ نقیب بنی اسرائیل مطرح می‌شود؟! اصلاً چرا این فضا را مطرح می‌کند و بعد مطالبی که «إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَوْضِيحٌ خَوَاهِمِ دَاد.» در آیه ۸ یک تتمه‌ای دارد که علامه طباطبایی در یک جا در سوره بقره روی تتمه‌ی بعضی آیات دقت می‌کند. البته ایشان دقت‌های زیادی می‌کنند ولی این دقت را هم می‌کنند که «إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». اگر آیه ۲۳۱، سوره مبارکه بقره را ببینید.

در قواعد اجتماعی قرآن به بحث نیت نمی‌پردازد

اصالت عمل در فرازهای اجتماعی

اگر بخواهیم طرح سؤال کنیم می‌گوییم اگر کاری مربوط به عمل شما بشود؛ یعنی عمل شما عمل بدی است، نه نیت شما، نه پشت صحنه‌ی کارهای شما، خود عمل شما عمل خوبی است یا عمل بدی است؟ اگر در پشت صحنه‌ی یک عمل خوب یک نیت بد وجود داشته باشد این‌جا جا دارد که خداوند بفرماید «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»؟ یا باید بگوید «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؟

- «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

- «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» شما یک لحظه خود را به جای خدا بگذارید، اگر بگویید «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»، نیت من که در متن عمل من نیست! نیت جزء متن عمل نیست، نیت در پشت صحنه‌ی عمل است، در عوالم بالاتر از عمل قرار می‌گیرد لذا اگر خود را به جای خدا بگذارید می‌فهمید که این‌جا؛ وقتی نیت بیان می‌شود، باید گفت «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» ولی آن اموری که مربوط به خود متن عمل است برای این که این علم اثبات شود که تا این پایین آمده و خود عمل شما را هم زیر نظر می‌گیرد. نه، این که این عمل دارای خزینه‌هایی است که آن خزائن را خدا زیر نظر می‌گیرد. خدا بر تمام مراتب خود واقف است. این عالم همه مراتب الهی است. از آن عوالم

بالا تر از لوح محفوظ جزء مراتب الهی است تا مراتب پایین تر، همه جزء مراتب الهی هستند. این نیت در این سطح پایین وجود ندارد ولی همه‌ی این نیت و عمل و... در سطح بالا وجود دارد. لذا اگر بگویند که می‌خواهیم بگوییم نیت شما خراب است، می‌گوییم «بِکُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». اگر می‌خواهیم بگوییم سطح و متن عمل تو خراب است می‌گوییم «بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»، «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، «خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» یعنی «بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ یعنی مراقب باشید عملی که انجام می‌دهید زیر نظر خدا انجام می‌شود. اصلاً کاری به بحث نیت نداریم.

خیلی وقت‌ها خدا در شئون و قراردادهای اجتماعی کاری به نیت ندارد گرچه نیت می‌تواند عمل را ارتقاء بدهد ولی می‌خواهد متن عمل را درست کند. شما باید درست کار انجام دهید. شما باید به پدر و مادر خود احترام بگذارید، با چه نیتی؟ شما باید اعمال دینی را با هر نیتی که می‌خواهید انجام دهید! آن‌جا که وارد بحث قواعد اجتماعی می‌شود خیلی به بحث نیت در آن‌جا نمی‌پردازد و وارد خود سطح عمل حرکت می‌کند.

عَلَّامَهُ طَبَاطِبَائِي این را با دقت خاص خود در آیات ۲۳۱ و ۲۳۳... شما در آیات ۲۳۳ که نگاه می‌کنید، کاملاً بحث در مورد قراردادهای اجتماعی است که یک بحث فقهی است. «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» این آیه که دستمایه‌ی شبهه‌ی شبهه‌گران بی‌شماری در همه جا است که پدر را «مولودِ له» می‌گویند؛ یعنی آن کسی که بچه برای او است. می‌گویند بچه برای پدر است! و نظر اسلام این است که بچه اصلاً متعلق به مادر نیست! بچه متعلق به پدر است و نقش مادر تنها تولید بچه‌ی پدر است.^۲

«وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ»؛ اولاد خود را «الْوَالِدَاتُ» فرزند خود را دو سال کامل شیر می‌دهند «لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ»؛ کسی می‌خواهد رضاعت را، شیردهی را تکمیل کند. حالا وقتی می‌خواهند بگویند تو راجع به رزق و کسوت و پوشش و... زن وظیفه‌ای داری. وقتی که این بچه متولد شده تو باید به همسر خود رسیدگی کنی. می‌خواهند این را بگویند و این تکلیف را بر دوش

او وارد کنند می گویند «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ». این طور نیست که بگویی بچه برای تو است، از تو به دنیا می آید، از تو است، بلکه می خواهند بگویند رزق و کسوت او بر عهده ی تو است. می گویند «وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا».

در این آیه ببینید کاملاً واضح است «لَا تَضَارُّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ» یعنی هم «وَلَدِهَا» و هم «وَلَدِهِ» به همین واضحی. والده به ولدش، «مَوْلُودٌ لَهُ»؛ یعنی پدر به ولدش ضرر نمی کنند. حالا در ادامه که می خواهند از شیر بگیرند به تشابه دقت کنید. مطلب کاملاً در این مورد است که چه کار کنید و چه کاری را انجام ندهید و... انتهای آیه می گوید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» این مربوط به سطح عمل است.

حالا این آیه را با آیه ۲۳۱ مقایسه می کنیم در آیه می گوید: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَهُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ وقتی طلاق دادید همسر را، در آستانه ی فرا رسیدن عده شد چون اگر از این مدت بگذرد دیگر تمام شده است. «فَبَلَّغْنَهُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ که وقتی به آستانه رسید یا به معروف نگه می دارید یا به معروف تصریح می کنید و آزاد می کنید. تا این جا باز هم بحث عملی است.

از این جا وارد یک بحث زیر پوستی می شوید. «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَاراً لِيَتَّعِدُوا»؛ این ها را نگه ندارید، یک نوع رجوع نکنید و نگه ندارید، برای این که به آن ها ضرر بزنید. می دانید که در طلاق رجعی همین طور است؛ مثلاً اگر روسری را از سر زن بکشید طلاق تمام می شود. این جا شخص می تواند رجوع کند و زن را نگه دارد، ولی برای می خواهد برای ضربه زدن نگه دارد! شما در صورت عمل چه چیزی می بینید؟ می بینید که او به همسر خود رجوع کرد و او را نگه داشت، همه می گویند به به! ولی یک بحث زیر پوستی دارد و آن این است که چرا می خواهد همسر خود را نگه دارد؟ می خواهد نگه دارد تا مهر او را نپردازد! وقتی می گوید این کار را نکنید «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ هر کسی این کار را انجام دهد به خود ظلم کرده است. سر آیات خدا مسخره بازی هم

در نیاوریده‌ها! می‌بینید اصلاً لحن دارد تغییر می‌کند! «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ»؛ نعمت‌های خدا را به یاد بیاورید، این‌ها را که در آیات فقهی نمی‌گویند. شما این‌ها را ببینید «وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» این حرف‌ها اصلاً مال آیات فقهی نیست. نعمت‌های خدا را به یاد بیاورید «وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ» حالا که این‌طور می‌شود می‌گوید «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» این‌جا دیگر «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» نیست، این‌جا لازم است که به آن بحث زیرپوستی اشاره کند و بعد با جملات تهدید، تشویق، این‌که شما یاد نعمت خدا بیفتید و... می‌خواهد شخص را از داخل کنترل کند.

این دقت خاصی است که علامه ذیل همین دو آیه داشته‌اند که اگر این دقت‌ها آن موقع جا بیفتند حتی مقارنه‌ی دیگری در آیات که اصلاً مربوط به بحث‌های دیگری است، اگر این را به عنوان یک مطلب فهمیده باشید، می‌توانید مقارنه سوره مبارکه فاطر، آیه ۴۵ و سوره نحل، آیه ۶۱ را بررسی کنید.

به مقارنه در آیات خیلی دقت کنید، این‌که می‌گویند آیات نسبت به هم مثانی هستند یعنی همین، تشنیه یعنی همین. به همین دلیل می‌گفتم تشنیه، دو چیز شبیه به هم را تشنیه می‌گویند. الان به من و این voice recorder، دو تا نمی‌گویند. وقتی دو چیز شبیه به هم را به هم گره می‌زنید تشنیه می‌شوند. اصلاً به همین دلیل می‌گویند تشنیه. قرآن مثانی است یعنی همه‌ی ابعاد آن همدیگر را کمک و کنترل می‌کند. لذا به مقارنات آیات دقت کنید.

(نحل: ۶۱): «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ»؛ اگر خدا به ظلم شما می‌خواست آدم‌ها را بگیرد «مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ»؛ جنبه‌ای بر زمین باقی نمی‌گذاشت، «وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ»؛ این‌ها را تأخیر می‌دهد «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»؛ آن‌ها را تأخیر می‌دهد به سمت اجل مسمی آن‌ها «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ»؛ و زمانی که اجل آن‌ها برسد «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ یک لحظه نه عقب می‌رود و نه

به جلو می آید. حالا شما با همین ذهنیت ریاضی فی الجمله که دارید، اگر یک نفر بمیرد آیا او به

اجل معلق مرده یا به أجل مسمی؟

- مسمی.

- به اجل مسمی مرده است. اجل معلق او روی اجل مسمی افتاده است. هیچ کسی به مرگ نا

به هنگام نمی میرد. درگذشت نا به هنگام نداریم! همه به هنگام می میرند، همه به همان هنگامی

که باید بمیرند، می میرند. در لوح محفوظ همین موقع بوده که او باید می مرده. وقتی که نه یک

لحظه عقب می رود و نه یک لحظه به جلو می رود حالا یک نفر مرد پس این وقتی که مرده نه یک

لحظه به عقب رفته و نه یک لحظه به جلو آمده است، پس این همان اجل مسمی است.

- اجل معلق، صوری است؟

- صوری نیست. سؤال خیلی فنی است و جواب آن هم خیلی فنی، لذا الآن امکان توضیح دادن

آن نیست.

آیا شما چیزی به نام لوح محفوظ را قبول دارید؟ قبول دارید که همه چیز در آن معلوم است؟

قرآن گفته است «فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُا» (حدید: ۲۲)؛ همه چیز این جا یادداشت شده است.

قبول هم دارید که آن جا تغییرپذیر نیست. اگر این ها را قبول داشته باشید بعد این ها را هم قبول

دارید که صله ی رحم عمر را طولانی می کند؟ ما این ها را هم قبول داریم، صدقه عمر را طولانی

می کند، دعا عمر را طولانی می کند، همه ی این ها را قبول داریم. این ها مجموعه اعتقاداتی است که

ما قبول داریم، ولی وقتی بخواهیم این معارف را با همدیگر جمع بندی کنیم کار یک حضرت خیلی

بزرگی است! مثلاً شما می بینید که ما اختیار را هم قبول داریم. بعد تمام این سبق کتابی را هم

قبول داریم؛ یعنی ازلاً معلوم بوده است که ما چه کار می کنیم. نه این که معلوم بوده؛ یعنی که خدا

حدس می زده! نه! معلوم بوده؛ یعنی انجام داده شده ی آن، بوده است. ما این ها را هم قبول داریم،

همه را قبول داریم، اما جمع بندی آن کار بسیار مشکلی است که شما چیزی به نام لوح محو و

اثبات را قبول کنید، بدانید مقتضای آن لوح چیست؟ لوح محفوظ و بالاتر از آن مقتضای آن را بدانید و بعد قلم‌هایی که بر این لوح‌ها می‌نویسند، قلم‌هایی که بر آن لوح‌ها می‌نویسند و تمام چیزهایی که می‌گویند، که با این کارها عمر شما طولانی می‌شود و... همه‌ی این‌ها درست هستند ولی جمع‌بندی شده‌ی آن در لوح محفوظ وجود دارد.

- این شبهه است.

- این شبهه برای همه هست. همه این را می‌دانند که لوح محفوظ وجود دارد، این‌ها در سَبَق کتابی مشخص است، ما این را می‌دانیم. این جزء معارفی است که می‌دانیم مثلاً صله‌ی رحم عمر را طولانی می‌کند، رزق را زیاد می‌کند و... در لوح محفوظ فقط عمر ما را که ننوخته‌اند. همه‌ی مسائل ما آن‌جا است، اصلاً خزینه‌ی ما است. لذا مسئله فقط که عمر نیست، رزق است، توانایی‌ها و استعدادها است، معنویت است، بهشت و جهنم است. یعنی تمام جمع‌بندی‌ها «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (حجر: ۲۱)؛ خزینه‌ی آن در مقام عند هست.

می‌دانید چرا این‌طور شده است؟ خدا در قرآن ریخت و پاش زیاد کرده؛ یعنی خواسته همه‌ی آنچه که در عالم وجود دارد را در الفاظ و در سطح لفظ بیاورد؛ برای همین پیچیدگی‌های خاص خود را پیدا کرده است. ما همه‌ی این موارد را قبول داریم؛ منتها جمع‌بندی آن را یا بلد هستیم یا بلد نیستیم. مگر ما آمدیم که جمع‌بندی آن را بلد باشیم؟ آیا از الآن معلوم است که شما در بهشت هستید یا در جهنم؟ آیا این معلوم است؟ الآن ما عبادت می‌کنیم، این هم قبول است.

(سؤال) من نمی‌خواهم جواب بدهم که رابطه‌ی خداوند با زمان و مکان اصلاً این‌ها در این پایین زمان می‌آید یا در آن بالا؟ به وجودهای جمعی و... همه این‌ها جواب دارد، ولی من در صدد جواب دادن به این بحث نیستم؛ چون بحث کاملاً فتنی می‌شود و مربوط به یک سری دروس خاص مربوط به خودش می‌شود.

- می‌شود بگویید چه درس‌هایی؟

- فلسفه و عرفان. قاعده‌ی فلسفه‌های خیلی عالی و عرفان. نه آلی به معنی ابزاری!

ممکن است شما سؤالی در مورد اجل مسمی پیدا کنید که این اجل مسمی مربوط به کدام عوالم است؟ اجل مسمی همان چیزی است که تغییر نمی‌کند. اجل مسمی همان چیزی است که مربوط به طول عمر است و تغییر نمی‌کند.

سوره فاطر، آیه ۴۵ را ببینید؛ مثل این که خدا قصد داشته این دو آیه را با همدیگر مقارن کند و معارف را به ما بیاموزد. «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ» تا این جا دو آیه شبیه است «وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا این جا هم شبیه است «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» تا این جا هم شبیه است، «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» اصلاً معلوم نیست این چه طرز تمام کردن آیه است؟! این اصلاً یعنی چه؟ «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» آن آیه یک معنی واضح تری می‌داد. چون داشت که «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (نحل: ۶۱) ولی این آیه دارد: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» این آن بحثی است که اول کردیم؛ یعنی وقتی که می‌گویند «بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» جایگاه «أَجَلٍ مُّسَمًّى» را تعیین می‌کند. جایگاه در سطح عوالم بالا است که در آن جا «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» است نه «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»؛ یعنی در این سطح پایین جایگاه آن تعیین نمی‌شود. می‌خواهد بگوید جایگاه «أَجَلٍ مُّسَمًّى» در آن سطح بالا است، مقارنه و آن بحثی که آن جا توضیح داده شده است.

(مائده: ۱۰-۹): «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» تکذیب و کفر و این مسائل را هم توضیح دادیم.

- شما گفتید کفر و تکذیب وقتی باشد آن وقت وعید می‌شود یا قطعی می‌شود؟

- می‌خواهم بگویم کفر و تکذیب که با همدیگر باشد دارد خبر می‌دهد، دیگر وعید نیست. وعید

همان چیزی بود که وعده به شر بود که اگر شما چنین عملی انجام دهید سزای آن ورود به جهنم

است. این جا نمی‌گوییم شما را به جهنم وارد می‌اندازم، می‌گوید؟

(سؤال) نمی‌گویند جای آن‌ها آن‌جا خواهد بود «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ اصلاً جایگاه این اشخاص در جهنم است. داخل جهنم است، همین‌الآن هم داخل جهنم است. اصلاً این‌که داریم «وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ» (توبه: ۴۹).

اصلاً روابط تمامی عوالم این‌طور است؛ مثل بچه که داخل رحم مادر خود قرار دارد همین‌الآن در دنیا است و فقط باید زاییده شود و به دنیا منتقل شود. همین‌کسی که این‌جا است الآن در بهشت و جهنم است. بهشت و جهنم که زمان ندارد که شما بگویید بعداً به وجود می‌آید. همین‌الآن یا در بهشت است یا در جهنم. حالا کسی که در بهشت یا در جهنم است باید زاییده شود از این دنیا تا او را به آن طرف منتقل کنند. حالا یا این بچه در رحم مادر ضربه خورده و وقتی به دنیا می‌آید ناقص الخلقه به دنیا می‌آید، یا این‌که در رحم مادر سالم بوده و وقتی به دنیا می‌آید سالم به دنیا می‌آید. اصلاً روابط عالم نسبت به هم این‌طور است. آن موقع است که این دارد از سطح دیگری خبر می‌دهد که «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (مائده: ۱۰)؛ همین‌الآن اصحاب الجحیم است. همین‌الآن بهشت و جهنم برای بعضی اشخاص قابل حس است که وقتی بادی بوزد و این پرده حرکت کند این اشخاص خنکای بهشت را حس می‌کند یا هرم جهنم را احساس کند. آیا تا به حال در قلب خود حسد و کینه را حس کردید؟ آیا انسان هرم جهنم را احساس می‌کند یا نه؟

شما آیات قرآن را می‌خوانید و می‌بینید که «مَثَانِي تَفْشَعِرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (زمر: ۲۳)؛ کسانی که قرآن می‌خوانند - پوست اقسعار پیدا می‌کند، می‌لرزد، «ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ خدا از پوست هم کوتاه نمی‌آید! نمی‌گویند قلب این افراد آرام می‌شود بلکه می‌گویند بدن آن‌ها آرام می‌شود. بدن به سمت ذکر الله پیش می‌رود؛ یعنی بدن دارای آرامش خاصی است. «ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ»؛ یعنی مثل این‌که ذکر الله از بین پوست او می‌گذرد. این شخص یک

جایی بهشت را احساس می‌کند. یعنی لینت و آرامشی در ناحیه‌ی بدن او، در تواضع او مشاهده می‌شود.

- «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» که در آیه ۷ را می‌فرمایید مربوط به چه عالمی است؟ «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» نیست؟

- به آن هم باید دقت کرد و به آن هم دقت خواهیم کرد ولی این آیه ۸ «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» را که عرض کردیم، می‌خواستیم این را بگوییم که این آیه جزء آیات اجتماعی قرآن است و آیات سطح بین المللی آیات قرآن است و شاهد آن هم «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» است. جلسه‌ی بعد در مورد آیه ۷ بیشتر توضیح خواهیم داد.

(۱۱): «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ *»

این جا مدام بحث از نعمت شده است، نعمت، نعمت خدا. «إِذْ هُمْ قَوْمٌ» این جا با **نعمت و لایب** مواجه هستید. یک چیزی که شما در قرآن خیلی مشاهده می‌کنید این است که خدا که نعمت می‌دهد، مدام آن نعمت را یادآوری می‌کند؛ یعنی منت می‌گذارد. این کار را در قرآن زیاد می‌بینید. اگر کسی قرآن خوان باشد فکر می‌کند روز اول که من نعمت گرفتم روز اول بدهکاری است. آن قدر شما را به یادآوری این نعمت و از این نعمت به عنوان چیزی که داده و توقعات خاصی که بعد از آن دارد... این نعمت را به عنوان هدیه و جایزه نداده است که شما این نعمت را بگیر و خوش باش! اصلاً به این عنوان نعمت را نمی‌دهد! وقتی نعمت را می‌دهد در بعضی موارد تصریح دارد که من این نعمت اجتماعی را دادم برای این که ببینم شما چه می‌کنید و بعد فراوان ذکر نعمت می‌کند که به یاد بیاورید نعمت خدا است «إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ»؛ که این‌ها داشتند به سمت شما بسط ید پیدا می‌کردند. «فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»؛ به شما دست‌درازی می‌کردند و ما دست آن‌ها را قطع کردیم. به یاد بیاورید که چه جایگاهی داشتید؟ شما در بدر چه موقعیتی

داشتید؟ «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ» (آل عمران: ۱۲۳)؛ یعنی آن‌ها در بدر پیروز شدند و اصلاً به شما اجازه داده نمی‌شود که شما تصوّر کنید این پیروزی‌ها و موقعیت‌ها به دست خود شما بوده است به همین جهت می‌گوید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ»؛ شما هیچ چیزی نبودید، شما ذلیل بودید، چیزی نبودید خدا در بدر به شما کمک کرد. در احد آن‌طور به شما کمک کرد، در حنین و احزاب به شما کمک کرد. شما تمام جنگ‌ها را ببینید حتّی آن‌جا که این‌ها دچار غرور شدند که در اوایل سوره‌ی توبه بیان می‌کند «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» (توبه: ۲۵)؛ در موطن‌های فراوانی خدا آمد و پای کار ایستاد «وَوَيْومَ حُنَيْنٍ» در حنین هم آمد «إِذْ أُعْجِبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ»؛ وقتی که به خاطر عده‌ی زیادی که داشتید دچار غرور شدید، وقتی عده‌ی خود را دیدید که بعد از فتح مکه و... اصلاً معنی ندارد... آیه ۲۵، سوره توبه را نگاه کنید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ»؛ زدید و فرار کردید بعد خدا این چیزها را به شما داد «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (همان: ۲۶)؛ خدا این آرامش و اطمینان قلب را بعد از این‌که زمین با تمام فراخی خود بر شما تنگ شد به شما و به رسول و مؤمنین داد، «وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا».

این‌که می‌گویم به مقارنه‌ی آیات دقت کنید کسانی که به یاد دارند این آیه را با آیه ۴۰ نگاه کنید. این‌طور هم هست که ممکن است خدا یک نفر را تأیید کند و یک نفر را تأیید نکند. آیه ۴۰، سوره توبه را نگاه کنید؛ (نمی‌دانم چرا عزیزان این آیه را به عنوان فضل می‌دانند؟) «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ» چه کسی را؟ پیغمبر را. «إِذْ أُخْرِجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ»؛ حضرت داشتند به این بنده‌ی خدا می‌گفتند: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ نترس، «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ»؛ سکینه را خداوند بر یک نفر آورد، «وَأَيَّدَهُ» نه «أَيَّدَهُمَا» آن‌جا بیان می‌کند خدا سکینه را بر رسول و مؤمنین و... آورد «وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» این هم به طفیل پیامبر! گاهی اوقات این اتفاقات رخ می‌دهد. خدا می‌خواهد از یک شخص حمایت کند ولی آن شخص با شخص

دیگری پیوند دارد و این شخص به طفیل او به نعمت‌هایی دست پیدا می‌کند. «وَ أَيْدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» او اصلاً جزء داستان نیست. البته آیه ۲۵ هیچ لطمه‌ای به وحدت نمی‌زند، ما وحدت را قبول داریم. «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا».

قرآن مملو از این حرف‌ها است، همین حرفی که شما هیچ نبودید، شما قلیل مستضعفان بودید «تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ» (انفال: ۲۶)؛ مردم را اختطاف می‌کردند؛ می‌دزدیدند و می‌ربودند، ما به داد شما می‌رسیدیم. اصلاً بعضی از این عنوان‌هایی که قرآن دارد...

سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۴۵ را ببینید.

(سؤال) همین الآن در اسرائیل انسان‌ها را می‌ربایند. بله! می‌ربودند. سر راه‌ها مردم را می‌زنند. پدیده‌ی بیابان‌نشینی و بادیه‌نشینی بود، از مردم دزدی می‌کردند. جالب است که ما هنوز دزد دریایی داریم!

خدا هم می‌خواهد بگوید شما را وارثان چیزی قرار دادیم و هم انگار می‌خواهد تهدید کند. می‌گوید: «وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (ابراهیم: ۴۵)؛ شما سکنی گزیدید در مساکن آن کسانی که ظلم کردند؛ مثل این که به این مجموعه‌ی ریاست جمهوری می‌گویند به کاخ مرمر همان شاهی رفتید که او را نابود کردید! آدم نمی‌داند این جمله تهدید است، تشویق است. این جمله یعنی مراقب باش این جا آدم‌هایی بودند که ما آن‌ها را از بین بردیم «فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ» (سبأ: ۱۹)؛ ما آن‌ها را افسانه کردیم، «مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ»؛ ما آن‌ها را تکه تکه کردیم. «مَزَقَّ» یعنی چر دادن. مراقب باش که الآن تو در جای آن‌ها نشسته‌ای. ولی الآن نمی‌دانیم که دارد ما را تهدید می‌کند؟! در حقیقت این آیه می‌گوید تو در مساکن آن‌ها نشسته‌ای اگر تو هم همان کارها را انجام دهی ما هم همان کارها را انجام خواهیم داد! اخلاق خدا که عوض نمی‌شود، همین هست، همان سنت‌های او هست، همان چیزها وجود دارد.

در جای دیگر آیه‌ای است که بارها آن را دیده‌ایم ولی باز هم آن را ببینیم. سوره یونس، آیه ۱۳، ص ۲۰۹ را ببینید. انسان به محض گرفتن نعمت‌ها باید خودش را اول بدهکاری و اول امتحان حس کند. «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا»؛ وقتی ظلم کردند، ما هلاک کردیمشان «وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا»؛ رسل و بیّنات بر آن‌ها آمد اما آن‌ها ایمان نمی‌آوردند، «كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ»؛ ما این‌طور از قوم مجرمین... «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» (یونس: ۱۴) بعد گذاشتیم «مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»؛ حالا ببینیم شما چه می‌کنید؟ ولی ما به دست شما دادیم.

آیا کارگاه اتومکانیک رفته‌اید که موتور ماشین را پیاده می‌کنند؟ بحث این نیست که موتور ماشین را بالا و پایین کنند! بحث این است که یک عده یاد بگیرند که موتور ماشین را باز کنند و ببندند. مگر خود خدا نمی‌تواند عالم را اداره کند؟ مگر خدا منتظر این حرف‌ها است؟ می‌خواهد ببیند چطور موتور ماشین را باز و بسته می‌کنی. در این امتحان هم تو می‌گفتی اگر در دست ما باشد ما فلان کار را انجام می‌دهیم! حالا بفرمایید، در دست شما ببینیم کاری که گفته بودی را انجام خواهی داد؟ این بسیار مهم است! اولاً بهتر است آدم از این ادعاها نکند چون خدا می‌زند پس کله‌ی آدم! خدا به انسان چیزی که خواست را می‌دهد و اگر انسان ضعف‌های اخلاقی داشته باشد در سرعت‌های بالا آدم را به زمین می‌کوبد! «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»؛ حالا می‌خواهیم ببینیم شما چه می‌کنید که این قدر ادعا می‌کنید!

(سؤال) بله، ممکن است بدهند «لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ». آدم نباید ادعای بزرگ کند. (۵۷: ۲۶) این‌ها یادآوری نعمت‌ها است که در پرتو این آیات معنی‌دار است؛ چون اصلاً شما من باب چه چیزی توانستید به اوضاع سامان بدهید؟ من باب چه عنصری شما توانستید مملکت جمع و جور شد؟ پس حالا کسی که صاحب نعمت را دید «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (یونس: ۱۲)؛ فقط به خدا توکل می‌کند؛ یعنی وقتی نعمت را دید که خدا به او نعمت می‌دهد «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

المُتَوَكِّلُونَ» این چرا این جا این وسط آمده است؟ چون شاهرگ اصلی این سوره که بحث ولایت است. اصلاً سر ولایت و رهبری بود که توانستید به اوضاع خودتان را جمع و جور بکنید! همان جا که شکست می خوردید، همان جایی بود که دستورهای پیغمبر را گوش نمی دادید! همین ها بود، این میثاق همین بود تا این که یک دفعه با حرکت یکنواخت و مستقیم به آقا حمله ور شدید! دارید میثاق را به هم می زنید، این میثاق دارد به هم می خورد. چرا این جا می گوید اگر این عنصر نبود شما در طول تاریخی که قرآن بیان می کند اگر این عنصر بود شما جمع می شدید، اگر این عنصر نبود، این نخ تسبیح کشیده شده بود، زمانی بود که شما پخش شدید، خراب کردید، کمک های ما هم نرسید. (۵۹: ۰۹)

این جا ندارد یادآوری کند که آیا به یاد نمی آورید که قومی بودید که چیزی نبودید، خدا با نعمت های خود «كَثَرَكُمْ» (اعراف: ۷۶)؛ شما را زیاد کردیم؟! شما مستضعف بودید، شما هیچ قدرتی نداشتید. آن ها می خواستند به سمت شما دست دراز کنند ما دست آن ها را قطع کردیم. حالا چرا کمک های الهی را از یاد برده اید؟ این جا داغ دل خدا تازه می شود و دوباره ماجرا بنی اسرائیل را یادآوری می کند که خداوند در هر سوره ای به این بنی اسرائیل گیر می دهد:

میثاق با خدا همان میثاق با رسول است

(۱۲): «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ خدا پیمان گرفت، میثاق گرفت. شما که نمی توانید بگویید این آیات هیچ ربطی به هم ندارند! چون چند آیه بالاتر از این بحث میثاق را کرده است می گوید به یاد بیاورید میثاقی که ما گرفتیم «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (همان: ۷) که حالا شاید با آن سؤالی که شد «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، این ها همان میثاق هایی باشد که در عهد

میثاق‌ها سپرده شده است که آیات مربوط به این قسمت را گردآوری می‌کنم و در جلسات بعد خواهیم گفت.

آیا امکان دارد کسی با خدا میثاق داشته باشد با ولیّ و با نماینده‌ی خدا میثاق نداشته باشد؟ آیا امکان دارد کسی با خدا میثاق داشته باشد و با پیغمبر میثاق نداشته باشد؟

این بحث نقیب و نقبا مسئله‌ی عجیبی است که ائمه هم روی این مسئله خیلی تأکید کرده‌اند که حکم ما نقیب است و تعداد ما هم به اندازه‌ی نقبای بنی اسرائیل است. مثل این که در این عدد ۱۲ سری وجود دارد. ۱۲ ماه داریم، ۱۲ امام داریم، ۱۲ نقیب داشتیم! وقتی روایات ذیل این آیه را می‌بینید می‌گویند: ما همان نقبای بنی اسرائیلی هستیم. نکته‌ی این نقبای بنی اسرائیل چیست؟ «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ خدا چنین پیمانی گرفت «وَبَعَثْنَا» و ما برانگیختیم، ما این کار را انجام دادیم. نه این که خودتان در یک اقدام اجتماعی بسیار متین به این نتیجه رسیدید که حالا که ۱۲ اسباط شدید، حالا ۱۲ رئیس هم پیدا کنید! این‌ها را به خودش نسبت می‌دهد «وَبَعَثْنَا مِنْهُمْ»؛ از این‌ها «أَثْنَى عَشَرَ نَقِيباً»؛ ۱۲ نقیب بودند. این‌ها چه کسانی بودند؟

اولاً لغت نقیب به چه معنا است؟ «نقب» یعنی سوراخ. در قرآن هم دارد. همان داستان یا جوج و مأجوج، از داستان‌ها منحصر به فرد قرآن است که اصلاً در جای دیگر قرآن تکرار نشده است که بتوان این داستان را با قسمت‌های دیگر قرآن مقایسه کرد و متوجه آن شد. داستانی که سد را می‌سازند «فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً» (کهف: ۹۷)؛ که دیگر نمی‌توانستند سوراخ کنند - «نقب» یعنی سوراخ - نقیب کسی است که سوراخ کرده و رفته و به اسرار و تمام مسائل مطلع است. می‌گوید فضائل را مناقب می‌گویند به دلیل این که چیزهایی نیست که در سطح اولیه‌ی شخصیت کسی دیده شود. اگر این فضائل معمولی باشد اسم آن فضائل است. مناقب آن چیزهایی است که می‌رود و در داخل شخصیت شخص وجود دارد و چندان آشکار نمی‌شود. به این دلیل مناقب می‌گویند و الا اگر در ظاهر باشد فضائل است. فضائل و مناقب به همین معنا است. این

نقیبان چه کسانی بودند؟ این نقیب‌ها کسانی بودند که ریاست بر خود اسباط را داشتند که خود این اسباط امم بودند.

سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۶۰ را ببینید. «وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ»؛ ما آن‌ها را به تقسیم کردیم به «اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَّماً»؛ یعنی ما آن‌ها را تقطیع کردیم به ۱۲ سبط و ۱۲ قبیله‌ای که هر یک امتی «أَسْبَاطاً أُمَّماً» هر سبط برای خود امت بودند؛ یعنی مملکتی بودند، امتی با قصد خاصی بودند.

امت به کسانی می‌گویند که امام و هدف دارند

(۴۴: ۰۵ : ۰۱) امت را امت می‌گویند از آن‌جا که هم امام دارد، -آن‌جا امت، امت نامیده می‌شود که امام و هدف و مقصود دارد- «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» این‌ها اقدامات نمادینی هم هست که زدند ۱۲ چشمه جوشید و هر کدام از این سبط‌ها از این چشمه‌ها می‌خوردند و هر کدام هم مشرب خود را می‌شناختند. این‌ها توضیحات زیادی دارد. مثلاً عنوان مشرب، این‌ها هر کدام مشربی داشتند و مشرب خود را می‌شناختند و یک نفر هم که نقیب و نماینده آن‌ها بوده در حضور خود حضرت موسی نه حتی در غیاب حضرت موسی، -این ریشه بحث‌های زیاد است- پیمان الهی داشتند و از خود حضرت موسی دستور می‌گرفتند و آن‌ها هم پیمان داشتند که به حرف نقبای بنی اسرائیل گوش دهند که هر کدام بر مشربی بودند که آن موقع است که اگر ظهوری اتفاق بیفتد که می‌افتد، و اگر ما شاهد آن باشیم -که إن شاء الله شاهد آن هستیم. البته آن قضیه ظهور را می‌توان قطعی گفت، ولی این شهادت ما را نمی‌شود قطعی گفت- ما با یک پدیده به همین سبک آشنا خواهیم شد که حکم ولی فقیه‌ها در زمان حضور مثل اسباط، مثل نقبا که نقیب هستند و تا اعماق نفوذ ریاست قوم را بر عهده می‌گیرند. (۰۷ : ۰۸ : ۰۱) حضرت یک جا پایگاه می‌زنند. بقیه‌ی جاها را چطور اداره می‌کنند؟ اگر مثلاً در مکه پایگاه بزنند ایران را چطور اداره می‌کنند؟ آیا این‌طور است که تمام مرزها را بر

می‌دارند؟ و می‌گویند این حرف‌ها یعنی چه؟ مرز یعنی چه؟ همه چیز با هم است؟ یا نه هر کدام از این‌ها امتی هستند و مشربی دارند و نمی‌توانند اختلاط کنند. مگر می‌توانند ما را با زردپوست‌ها کنار همدیگر بگذارند؟ ما اصلاً چنین چیزی را قبول نداریم. این‌طور نیست که همه‌ی عالم بگویند ما با هم یکی شدیم! بلکه این‌طور است که شما اسباط و امت‌ها را دارید، مشرب‌های مختلف را دارید و ریاست بر مشرب‌ها را دارید و آن موقع حضور خود حضرت را هم دارید. حتی در فرض حضور، این همان چیزی است که در زمان خود اهل بیت هم بوده است؛ یعنی نماینده‌ها و استاندارهای خود حضرت هم همین‌طور بودند و به یک استان می‌رفتند، این‌ها هم مجموعاً یک استان هستند. حالا بسته به تقسیم‌بندی‌هایی که نمی‌توان زیاد راجع به آن نظر داد! ولی در این بین بحث نقبای بنی اسرائیل و عدد نقبای بنی اسرائیل، اگر کسی فکر کند این مسائل با بحث ولایت بی‌ارتباط است! که اگر این بحث‌ها را مطرح کنند خوب است و ثواب دارد، این سبک فرض کردن قرآن است.

این مسئله، بحث میثاق را در آن ماجرا مطرح می‌کند که میثاقی است که «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» بعد از آن بحث میثاق با نقبا را مطرح می‌کند «مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ»؛ و ما این‌ها را مبعوث کردیم، برانگیختیم، آن‌ها را مبعوث کردیم. معلوم است سطح و کلاس نقبا در حد ریاست سیاسی صرف هم نیست. البته ممکن است ما بگوییم کلمه‌ی «مبعوث کردیم» را در جاهای دیگر هم داریم ولی ما راجع به شیطان نداریم که مبعوث کردیم، داریم که ارسال کردیم. مبعوث کردن و برانگیختن لغتی در قرآن است که بیانگر هویت بالایی در شخص است. این که ما یک عده از این‌ها را مبعوث کردیم «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا»؛ ما آن‌ها را مبعوث کردیم پس باید کسانی باشند که در یک رده و کلاس خاصی باشند، و در category افراد سیاسی محض مانند اوباما نباید باشند. چون ما آن‌ها را مبعوث کردیم و از آن‌ها پیمان گرفتیم. آن‌ها باید نمایندگانی باشند که اولاً نسبت به امت خود نقیب باشند و بتوانند از موسی حکم نمایندگی داشته باشند.^۴

- آن‌ها نبی نبودند؟

- معلوم نیست که آن‌ها نبی بودند؛ یعنی یک نبی که تحت تدبیر نبی در مقام بالاتر باشند یا این که علما بوده باشند.

آیه ۴۴ سوره مائده یک معارضه‌ی بسیار جدی با آیه ۳ سوره مائده دارد که آیه‌ی ولایت است:
«الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»

در آیه ۴۴ بیان می‌کند: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ *»

«الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ»؛ خبر یعنی دانشمند «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»؛ از آن چیزی که کتاب خدا بر آن محفوظ بوده یعنی او به کتاب خدا مستند است. «يَحْكُمُ» یعنی ما تورات را آوردیم، که یک سری از پیامبران تحت تدبیر تورات هستند، این‌ها پیامبر هستند و آن‌ها هم «يَحْكُمُ». فقط همین‌طور است؟ خیر. یک سری «الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ» هستند که آن‌ها هم «يَحْكُمُ» آن‌ها هم اهل حکم و حاکمیت هستند. سپس این عبارت‌های نزدیک به هم را می‌بینید «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ» می‌بینید که با آن آیه چه ارتباطی دارد؟! آن‌جا هم بیان می‌کند «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» این‌جا هم همین عبارت را دارد. حالا این که این نقبای بنی اسرائیل انبیا بودند که ممکن است، یا احباری باشند، یعنی خبر و دانشمندانی باشند که اهل حاکمیت هستند این‌ها هم ممکن است.

(سؤال) بله! ولی می‌تواند دانشمند باشد ولی نبی نباشد.

- دسته، دسته شدن امت بنی اسرائیل به نظر می‌رسد که خواست خدا بوده است!

عشیره و قبیله را خدا قبول دارد منتها تحت الشعاع دین خدا باشد

- تحزب داشتن، تحزب پیدا کردن و تعصب داشتن اگر تبدیل به تعصب جاهلی بشود بد است؛ یعنی بشود «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» (فتح: ۲۶)؛ یعنی تعصب جاهلی. این که ما چیزی به نام اقرای خود را بیشتر می‌پسندیم و محبت می‌کنیم و خدا هم همین را قبول کرده است؛ عشیره‌ی خودمان، خدا این را قبول کرده است. مهم این است که نباید در مقابل دین باشد. مثلاً ترک‌ها وقتی همدیگر را می‌بینند خیلی خوشحال می‌شوند؛ مگر این حسّ بدی است؟ اگر این پیوستگی آن‌ها در خدمت انقلاب و اسلام باشد اتفاقاً مسئله‌ی بسیار خوبی هم هست. منتها مهم این است که ممکن است این انسجام در خدمت اسلام قرار نگیرد و این جنبه‌ی بد مسئله است. این اسباط این‌طور بودند، اتفاقاً خدا این را صحنه می‌گذارد. بنی اسرائیل دارای گروه‌هایی بودند.

- می‌گوید ما آن‌ها را تقطیع کردیم.

- ما آن‌ها را تقطیع کردیم، آیا یعنی وقتی خدا می‌گوید من از آسمان گوسفند نازل کردم شما باید این حرف را قبول کنید؟ این که ما انعام را نازل کردیم و این که ما تقطیع کردیم، ما فرستادیم نه این که مثلاً این‌ها این‌گونه نبودند، این به این معنا نیست. خدا خیلی از چیزهایی که هستند را می‌گوید ما کردیم. این حرف درستی است و غلط نیست. خدا فاعل همه چیز است، منتها این که از این مطلب به این نتیجه برسیم که این‌ها نبودند، امت واحد بودند و ما آن‌ها را تقطیع کردیم.

- این امت بیشتر مربوط به بحث‌های قرارداد و اعتبار اجتماع است تا این که بحث تکمیل باشد می‌خواهم بگویم مثل این که خدا رضایت داشته است.

- بله! من همین را می‌گویم به وجود عشیره رضایت داشته ولی این که آن‌ها امت واحد بودند و ما آن‌ها را تقطیع کردیم. چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آید! آن‌ها تقطیع شده بودند و در حدّ امت هم بودند، بنی اسرائیل هم جمعیت زیادی بودند.

(سؤال) بله! «وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات: ۱۳) چیزی در تقطیع شدن و شیعی، شیعی شدن و گروه، گروه شدن وجود دارد که به عنوان عذاب الهی مطرح است و در قرآن آمده است که وقتی می‌خواهد جزء عذاب‌های خود مطرح کند این را می‌گوید که «أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» (انعام: ۶۵)؛ یعنی خدا وقتی می‌خواهد شما را عذاب کند لباس گروه‌بندی شدن و تحزب را بر تن شما می‌کند و بعد از حزب حزب کردن «يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ»؛ به شدت با هم اختلاف پیدا می‌کنید. این جزء عذاب‌های الهی است ولی این که گروه‌های مختلف باشند و با هویت گروهی مستقل با همدیگر زندگی کنند عذاب الهی نیست و چیز خوبی هم است. در انتها مقارنه‌ی این دو آیه با همدیگر را ببینیم؛ آیه ۱۲ سوره مائده – جالب است که آیه ۱۲، سوره مائده است – که این محتوای این میثاق این است که ما نقیب فرستادیم و شما حرف نقبا را گوش می‌دهید و این نقبا نماینده هستند حالا «لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي»؛ به رسل من ایمان بیاورید «وَعَزَّزْتُمُوهُمْ»؛ و توقیر و تکریم کنید رسل را، در حقیقت با گوش دادن به فرامین آن‌ها این کار را می‌کنید «وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»؛ این قرض الحسنه‌ای که شما در این جا می‌بینید اگر در خلال توجه به این آیه، به آیه ۱۵۷ سوره اعراف هم دقت کنید می‌بینید که باز روی این مقارنه‌ها آن قرض الحسنه که بارها گفته بودیم قرض الحسنه و انفاق در بیشتر آیات قرآن به معنای پرداخت هزینه‌ی نظام اسلامی و انفاق کردن است... «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» که تبعیت رسول و نبی است نه نبی بی‌سواد، نبی که از ام‌الکتاب حرف می‌خواند. این که جزء خصوصیات خوب یک شخص نیست که مثلاً بگویند ایشان خیلی خوش تیپ، خوش هیكل، بی‌سواد! چنین چیزی نمی‌گویند چون جواب این حرف استهزاء است. امی به نام درس نخوانده‌ای است که احتیاج ندارد درس بخواند. آن نگار به مکتب نرفته است که به

غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد، او باید از امّ الكتاب بخواند، از این جهت امّی است و الا اگر چیز خوبی است ما هم بی سواد بشویم!

نصر ولی خدا بدون هزینه کردن معنا ندارد

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» تا این قسمت مدّ نظر ما نیست «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ»؛ این توقیر، این تکریم، تکریمی است که باید هزینه‌ی آن را دادید. باید هزینه‌ی تکریم نبی را بدهی. این طور نیست که به محض این که اسم ائمه می‌آید بگوییم «صلوات الله و سلامه علیه»، همه صلوات بفرستید و... این‌ها باید باشد، ولی هزینه‌ی آن را هم باید پردازی، در راه آن باید بجنگی، هزینه کنی و از جان خود مایه بگذاری؛ می‌گوید نه! فقط توقیر می‌کنیم، کار بی‌هزینه! لذا در این آیه که می‌گوید «نَصَرُوهُ» در آن آیه می‌گوید «أَفْرَضْتُمُ اللَّهَ» باید قرض الحسنه بدهد، باید در این راه ثروت خرج کند، باید هزینه‌ی نظام اسلامی را پردازد، باید همه‌ی این هزینه‌ها را پردازد. اگر همه‌ی این هزینه‌ها را پرداخت کرد سپس «أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُفْلِحُونَ» لذا این دو آیه مقارنه‌ی جدی با هم دارند که مطالب دیگری هم مانده است.^۵

صلوات!

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. داستانی را قبلاً برای شما گفتم که یکی از اساتید ما می‌گفت: ما برای پایان‌نامه‌ی دکتری به بلژیک رفته بودیم. موضوع پایان‌نامه ما برهان صدیقین بود و استاد راهنمای پایان‌نامه ما لائیک بود و از برهان صدیقین خوشش آمده بود و تعریف می‌کرد که عجب برهانی است و اصلاً مو لای درزش نمی‌رود! و... یک بار به office او رفتیم و گفتیم: استاد! اگر این برهان این‌قدر خوب است شما به آن ایمان می‌آورید؟ استاد گفت: نه! من ایمان نمی‌آورم ولی برهان خیلی خوبی است!

۳. باید گفت: بابا! تو دیگر که هستی؟! آخر سر و ته آیه را ببین و آن وقت این شبهه را بکن!

۴. این یعنی آقای خامنه‌ای دیگر!

۵. -اوایل دوستان از ما سؤال می‌کردند که آقای احمدی‌نژاد آقا را دور نمی‌زند؟ به یاد دارید که آن موقع‌ها این را گفتند؟! آن موقع گفتند که هیچ موقع آقا را دور نمی‌زند. کاری که بخواهد انجام دهد از اخلاق ایشان بر می‌آید که مستقیم به آقا حمله می‌کند و هیچ موقع دور آقا را دور نمی‌زند، به طور کلی اهل دور زدن نیست. البته خطر آن خیلی کمتر است از کسی که آقا را دور بزند و او را منزوی کند و مقصّر

و مانع پیشرفت‌ها قلمداد کند که یک عده در سال‌هایی این کار را کردند این پدیده‌ی خطرناکی است ولی کسی که مستقیماً به آقا حمله می‌کند، همه تکلیف خود را می‌فهمند که مثلاً این چه کار اشتباهی است! این چه نوع باج گرفتن است، این چه کاری است؟ این را به جد عرض می‌کنم که ایشان الآن به شدت به دعای خیر آدم‌ها احتیاج دارد، هر کسی احتیاج دارد و ایشان هم احتیاج دارد. الآن شرایط منطقه بسیار حساس است. اگر بنا بر لجبازی باشد و خدای نکرده اگر آقا کوتاه بیایند، اتفاق بدی رخ می‌دهد و بالاخره این کار شکست دادن آقا می‌شود چون بنا بر نقل دست اول این است که ایشان به نوعی روش چانه‌زنی جدید را انتخاب کردند که روش بسیار بد و اشتباهی است! این که بعضی‌ها می‌خواهند تظاهرات کنند و... smsهایی هم در این مورد برای بعضی‌ها آمده است و شعارها را برای این تظاهرات آماده کرده‌اند. به عبارتی سرنگونی احمدی‌نژاد، یا یک عده می‌خواهند شعار عدم کفایت سیاسی ایشان را مطرح کنند، واقعاً خود آقا هم به این مسئله راضی نیستند، کار بدی است و در منطقه و شرایط سیاسی الآن هم کار بسیار بدی است و اصلاً در چنین اجتماعاتی حتی من باب دفاع از ولایت و یا چنین اجتماعاتی شرکت نکنید! فقط دعا کنید و دعا می‌کنیم که این اشتباه‌گریبان ما را نگیرد که البته تا حدی باعث ضرر شده است که باعث می‌شود اتفاقات بعدی بیفتد.